



گفتگوی رباب محب با کاتارینا گرپین برگ

من این روزها مشغول ترجمه ی کتاب «**دستم را بگیر، باید مضحک و غریب باشد**» اثر کاتارینا گرپین برگ شاعر و درام نویس فنلاندی – سوئدی هستم. ترجمه ی شعر از زبانی به زبان دیگر به لحاظی مثل تعمیر کردن خانه ای قدیمی است. به امید نوسازی خانه دست به کار تعمیر می شوی، اما در میانه ی کار متوجه می شوی که به هر جای خانه دست می زنی، جای دیگرش عیب برمی دارد. پس ترجیح می دهی ساختمان را با خاک یکسان کنی و خانه ای نو بسازی. اما تو به عنوان مترجم حق تخریب نداری. چارچوب شعر را باید حفظ کنی. به محتوای شعر باید صادق بمانی. معرف زبان و شیوه ی شعری. شاعر باید باشی و هزار و یک باید دیگر.

در این راستا کمک های خانم گرپین برگ و تواضع و حوصله ای که ایشان هنگام پاسخ به پرسش های متعدد من به خرج داده و می دهند قابل تقدیر است. و شاید یکی مزیت های ترجمه ی شعر شاعری که در قید حیات است، همین باشد: گوشه هایی در هر شعر هست که اگر دانش زبانی. نوی مترجم راز بر سوال نبرند، تو را گیج و مبهوت روبروی شعرتازه ای می گذارند که هویت تازه اش با اصل خود برابری ندارد. لحظات بیقراری. ای از این دست را بارها هنگام ترجمه ی شعر کاتارینا گرپین برگ و دیگران احساس کرده ام، اما همیشه راهنمایی های این شاعران. در قید حیات به دادم رسیده است. تماس های دیجیتالی من و خانم کاتارینا گرپین برگ از جستجو و کنکاش میان واژه ها و بار فرهنگی آن ها فراتر رفت و به پرسش و پاسخی انجامید که متن زیر نتیجه ی آن است:

شعر را چگونه تعریف می کنی؟ و اساساً شعر چیست؟

- شعر یعنی رهائی: حرف دل را زدن. یعنی نمایش زبان در قالب قانون هایش. گردش میان. واژه ها، مثل رفتن به جنگل یا قدم زدن در کوچه های آهنگ ها جایی که جای تبلیغ و آگهی ها و میانجیگری نیست. مکانی برای زیستن و از هر دری گفتن.

آیا معیاری برای سنجیدن شعر خوب در دست هست؟ چگونه می شود شعر را سنجید؟

- قانونی در دست نیست. و به واقع همین قانون ها و معیارها هستند که شعر را «بد» می کنند. شعر خوب شاید آن شعری باشد که قانون و معیارهای خاص خود را به نمایش می گذارد. قانون ها و معیارهای تازه ای که فقط می شود در شعر دید و تجربه کرد.

از چه زمانی شروع به شعر گفتن کردی و چرا اساساً شعر را برای بیان افکار و احساسات انتخاب کردی؟

- نوشتن رابطه جدی از دوران دبیرستان شروع کردم. عضو «گازگاه قلم» بودم. این گازگاه از تعدادی نویسنده ی جوان تشکیل می شد. نویسندگان با تجربه و با سابقه راهنمایان مابودند. ما شب های شعر برگزار می کردیم و موفق به چاپ یک آنتولوژی هم شدیم. و من دوستانی پیدا کردم تا افکارم را با آن ها تقسیم کنم.

تصور می کنم شکل آزادوهای شعر مرا به عالم شعر کشاند. اینطور به نظرم می آمد که شعر نسبت به رمان قوانین دست و پاگیر کمتری دارد: این جا "شخصیت های رمان"، "شخصیت دوم رمان"، "نوطه و راهنمایی" و از این قبیل وجود ندارد که حواس. نویسنده را با خود ببرد. کار شاعر بیشتر تصویر سازی است. تصویر یک حالت، یا یک حس، یک عکس، یک صدا و یا یک آهنگ صدا.

به تصورم امروزه آفریدن تصاویر ادیبانه کار ساده ای نباشد. من نمی دانم شعر می گویم یا چیز دیگری، اما این اصلاً مهم نیست. به هر حال فکرمی کنم متون ادبی. من بیشتر صحنه ی تأثر باشد تا شعر: گاهی گروه کُر. گاهی نثر. گاهی شعر. اما شعر شاید نام خوبی باشد برای متن های رها و آزاد. متنی که باز است و هر چیزی را می تواند خودجای دهد.

نویسندگان الهام بخش تو کدامند؟

- خیلی جوان بودم که ادیت سودرگران نویسنده ی فنلاندی - سوئدی در بچه ی باغ شعر را بر من گشود. او استاد من است. من از تو آ فوش استرُم (فنلاندی - سوئدی) و او - استینا بیگمستاره نیز الهام گرفته ام. شاعر و دارم نویسانی هم هستند که شادم می کنند مثل اینگر کریستین. دانمارکی، پیا بول و پر هول (آثار پر هول رامن به سوئدی ترجمه کرده ام)، روبرت والسستر سوئیسی، ویتولد گومبروایچ لهستانی، کیت کوچ. آمریکایی، جان فوسه پروژی، لوئیس کارل انگلیسی، اولف کارل اولوف نیلسون سوئدی و ایدا بُرِل...

آیا نویسندگی/شاعری شغل شماست یا این که از راه دیگری امرار معاش می کنید؟ اگر شغل دیگری برای امرار معاش دارید لطف کنید بگویند چه شغلی. - من فوق لیسانس ادبیات از دانشگاه هلسینگ فوش دارم. پس از پایان تحصیلاتم به عنوان نویسنده مشغول به کار شدم، البته با چند کار ریز و درشت در کنار نویسندگی، مثلاً کارهای سفارشی. ترجمه. در حال حاضر کمک سردبیر مجله ی کانون ادبی فنلاند- سوئد هستم. چند پبیس برای تأثر نوشته ام و علاقه ی وافری به دارم نویسی دارم.

آیا برای چاپ اولین کتابت با مشکل پیدا کردن ناشر روبرو شدی؟

سال 1998 در فنلاند مسابقه ی شعر شرکت کردم و اول شدم و بلافاصله ناشری با من تماس گرفت. این در حالی بود که من مجموعه ی کاملی که قابل چاپ باشد، در دست نداشتم.

کمی از کتاب « دستم را بگیر، باید مضحک و غریب باشد» بگو. چرا ادبیت سودرگران؟ آیا انتخاب سودرگران به این خاطر نبود که او فنلاندی الاصل بود؟ یا این که کیفیت خاصی در آثار سودرگران یافته ای که او را از دیگران متمایز می کند؟ در دوران راهنمایی سودرگران را زیاد خوانده ام. چند سال پیش شعر های او را به طور جدی دوباره خوانی کردم. برایم شعرها تازه گی داشتند: شعرهای اتاق های حقیقی یا " شی" بودند. می شد لمسشان کرد (شکی نیست که آشنائی گوش با شعر های سودرگران و این که شعر های او جزئی از حافظه شده اند یک دلیل مهم است). وقتی شعر ها را دوباره خوانی کردم ناگهان خطوط آشنا ناشناس شدند. ناگفته نماند که ملاقات های اولیه ی من با شعر سودرگران "زیبا"، " شاعرانه" بود در های بسته ی شعر را بر من گشود در مرحله بعدی شعر هایم برایم با به صورت " حرفی ممنوع" و یا به شکل " کلیشه" در آمد (مثلاً گل های رُز، زهدان، سرور، باشکوه)، و تازگی ها وقتی که سودرگران را بار دیگر خواندم، شعرهایم حاوی نوعی " شگفت انگیزی" یا " برهنگی" بود و یا شاید حالتی ابزورد و اسف بار، حالتی که من در دفاعت پیشین ندیده بودم. گویی واژه ها در شعر سودرگران درخشش دیگری یافته بودند. دیگر "گل های رز" فقط گل نبودند، بلکه "شعر گل رز" بودند و یا واژه ی " سرور" که امروزه از مُد افتاده است و غیر قابل مصرف. شاید درست به لحاظ همین بی مصرفی و قدیمی بودن به نظر " تازه" می آید.

شعر سودرگران «سرزمینی که نیست» شاید که نقطه ی آغازین این دفتر شعر باشد. این جا افکار من بر محور "سرزمین"، "مکان" و "خانه" دور می خورد. من بر آن بودم تا با استفاده از دریای شعر سودرگران "سرزمین خاص خودم" را خلق کنم. « دستم را بگیر، باید مضحک و غریب باشد» یک پرده ی نمایش است. صحنه ی تأثر است، منظره ای است از شعر، و بیشتر. متن ها "ادبی" است: هر آن چه در این کتاب می آید، از شعرهایی که فاعلش "من" است تا شعرهایی که از "مردم" می گویند، متن هائی هستند ادبی یا مذهبی یا گاهی فقط فقط یک ضرب المثل یا اصطلاح متن ها همه یا در یک جنگل اتفاق می افتند یا در مسیر یک راه. به نظر می آید ما به دنبال یک سرزمین، یک مکان هستیم، جایی برای بودن و حرف زدن. انگار در آن مکان "حل المسائلی" وجود دارد، برای رجوع و یافتن پاسخ. پرسش ها. یا فیلم نامه ای. و انگار آدم ها می کوشند خوب و درست حرف بزنند. تلاش من نشان دادن مردمی است که از شعر " سرزمینی که نیست" به بیرون پریده اند و می کوشند شعرهای سودرگران را دوباره کنار هم بچینند، همانطور که می کوشند جهان را فرم و شکل بدهند. سودرگران. معاصر یکی از شمایل اولیاء است. شاعری کلاسیک. و در آخر شعر هائی که فاعلش "من" است در تاریکی به دنبال دست های نیرومند او می گردند.

مردم ترجیحاً رمان می خوانند، اما گرایشی به شعر خواندن نشان نمی دهند. به نظرتو چرا اینطور است؟ چگونه می توان مردم را به خواندن شعر ترغیب کرد؟ آیا اساساً می شود این کار را کرد؟

شعر همیشه با ترس همراه است: ترس. دشوار بودن و فهمیده نشدن. و ترس از حکمی که میان ما هست: که شعر چگونه باید خوانده و تعبیر و تفسیر شود. شاید مردم از متنی که با قوانین خاص خودش روی کاغذ سفید می آید می ترسند، زیرا که این متن با هیچ منطقی سازگار نیست. اما به نظر من خواندن شعر بسیار آسان تر از متون "معمولی" است. متون "معمولی" جایی برای امکانات و ظرفیت های زبانی « سوء برداشت» نمی گذارند. در نگاه من شعر یک قطعه موسیقی است: چیزی را در سطح تخیل یا احساس و یا فقط یک حالت فرموله می کند. شاید بتوان مردم را تشویق کرد که با شعر با همان نگاهی برخورد کنند که با موسیقی می کنند.

نظرت در باره « نقد شعر » چیست؟ آیا یک نقد مثبت در موفقیت شاعر و کیفیت کار او تأثیر می گذارد؟

- نقد کیفیت کار را تعیین نمی کند. هرروزه انبوهی از نقدهای بی مایه با سلیقه های ان چنانی در روزنامه ها چاپ می شود. البته اگر در باره ی کتابی خوب نوشته شود توجه عام را جلب می کند کتاب خوانده می شود. اما این اهمیت چندانی ندارد. طبیعی است که خواننده داشتن و مورد توجه مردم قرار گرفتن خواسته ی هر نویسنده ای است. اما نویسنده نیایستی اساس کارش را بر پایه ی نظرات و نقدها بنا کند. بهتر است نویسنده از خودش حرکت کند، به متن خودش گوش فرادهد تا جایی که ممکن است به قلمش صادق باشد. و اگر ممکن است نقد را فراموش کند...

استکهلم بیستم مارس دوهزار و هشت. این گفتگو در سایت «اثر» منتشر شده است.

شعرهایی از کاتارینا گریپن برگ در سایت «اثر» :

<http://asar.name/1980/01/catharina-gripenber-robab-moheb.html>

و در سایت « کتاب شعر »:

<http://www.ketabeshear.com/Tazeh/dec07/rob-mohebDec07.htm>

گریپن برگ شاعر و درام نویس فنلاندی - سوئدی به سال 1977 در شهر یعقوبشهر متولد شد. او هم اکنون ساکن کپنهاگ می باشد.
« دستم را بگیر، باید مضحک و غریب باشد » سومین دفتر شعر کاتارینا گریپن برگ است.

سال 1999 گریپن برگ با انتشار اولین دفتر شعرش « سر با اسلاید لیریز خوشبختی است » مورد توجه جامعه ادبی سوئد قرار گرفت. ناشر کتاب در معرفی کتاب می نویسد : " اشعار این دفتر ضدشعردند که ترجیحاً می توانستند موافق شعر باشند. »

--

اسامی:

Catharina Gripenber- Edith Södergran, Tua Forsström, Eva – Stina Byggmästare, Inger Christensen, Pia Juul, Inger Christensen, Pia Juul, Per Højholt, Robert Walser, Witold Gombrowicz, Kenneth Koch, Jon Fosse, engelska Lewis Carroll, Ulf Karl Olov Nilsson, Ida Börjel

-